

فمینیسم و دانش

○ فریبا سیدان

عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا

○ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی: نگرش‌های فمینیستی

○ پاملا ابوت، کلر والاس

○ مریم خراسانی، حمید احمدی

○ دنیای مادر

○ ۱۳۷۶، چاپ اول، ۲۰۰۰ نسخه

نگرش‌های
فمینیستی

چکیده:

ویژگی ارزشمند کتاب حاضر، بررسی تأثیرات دیدگاه‌های فمینیستی بر پژوهش‌ها و مطالعات جامعه‌شناختی است. نویسندگان کتاب، جامعه‌شناسی متداول را دانشی زیر سلطه مردان و نظریه و پژوهش آن را مردانه می‌دانند. جایگاه مستقل طبقاتی زنان، نادیده گرفتن ستمدیدگی زنان سیاهپوست در توصیف‌های فمینیستی، ارائه تصویر انسانی سیاست‌زده، محافظه کار و تحت تأثیر شوهر در کلیشه‌های مربوط به رفتار سیاسی زنان، شرح نظریه‌های فمینیستی اصلاح طلب، لیبرال-مارکسیستی و رادیکال بخش‌های دیگر کتاب را شامل می‌شود. مشکل عمده کتاب در توجه به مسائل زنان بریتانیایی و نادیده گرفتن مسائل زنان سایر جوامع و تعمیم مباحث کتاب به سایر جوامع است.

ملی (از جمله برنامه سوم توسعه) به مسائل زنان (هر چند به گونه‌ای ناکافی) توجه شده است.

از این رو بهره‌گیری از دانش نظری و تجربه عملی زنان سایر کشورها برای درک بهتر موقعیت زنان ایرانی لازم و ضروری است. کتاب حاضر از جمله اولین کتب ترجمه شده به فارسی در زمینه مسائل زنان است که دیدگاه‌های فمینیستی در غرب را ارائه می‌کند. ویژگی ارزشمند کتاب، بررسی تأثیرات دیدگاه‌های فمینیستی بر جامعه‌شناسی است که از طریق طرح مشکلات زنان بریتانیایی و به دنبال آن نقدهای فمینیستی از جامعه‌شناسی متداول و ایجاد پرسش‌های جدید صورت می‌گیرد. مطالعه این کتاب علاوه بر آن که برای دانشجویان رشته‌های علوم اجتماعی در سطوح مختلف مفید است برای سایر خوانندگان علاقه‌مند به مسائل زنان نیز مطالب سودمندی را پیرامون زندگی و تجربیات زنان بخشی از جهان (بریتانیا) دربردارد.

مروری بر مباحث کتاب

فصل اول کتاب مطالبی را درباره نقد جامعه‌شناسی متداول و راه پیش‌رو مطرح می‌کند. براساس مطالب این فصل جامعه‌شناسی دانشی است زیر سلطه مردان؛ و این واقعیت برای نظریه‌ها، روش‌ها، پژوهش‌ها و آموزش این دانش آثار و تبعات اساسی دارد. نظریه و عمل جامعه‌شناسی مردانه، ناپسند است زیرا اولاً زنان را نادیده می‌گیرد و به حاشیه می‌راند و ثانیاً تبیین‌های زیست شناختی را برای تقسیمات جنسیتی و رفتار اجتماعی زنان بسنده می‌داند. بدین ترتیب زنان سه راه پیش رو دارند: ۱- ادغام ۲- جدایی خواهی ۳- بازسازی مفاهیم. براساس دیدگاه مبتنی بر ادغام برای از بین بردن این جانب داری باید آراء و روش‌های کار موجود در جامعه‌شناسی اصلاح شود. از سویی باید تحقیقاتی انجام داد که زنان جزو نمونه‌هایشان باشند و از سوی دیگر باید نظریه‌های موجود، با از بین بردن گرایش‌های

مقدمه

سرچشمه‌های جنبش فمینیسم در غرب را، که از قرن هفدهم میلادی آغاز گشته است، می‌توان در مفهوم برابری یا حقوق برابر یافت این مفهوم نخستین بار در زمان انقلاب انگلستان، قرن هفدهم، پدیدار شد و در عصر روشنگری و انقلاب فرانسه، قرن هجدهم گسترش بیشتری یافت. فمینیست‌های قرن هجدهم از زنان طبقه متوسط بودند که در ارتباط با تغییرات اقتصادی که رخ می‌نمود آزادی‌ها و حقوق برابر جدیدی را که برای مردان مهیا می‌گشت برای خود مطالبه می‌کردند. آنان با رد این نظر که زنان به طور طبیعی با مردان متفاوتند علیه قدرت اجتماعی مردان و روش‌های به کارگیری این قدرت به بحث و مجادله می‌پرداختند. در قرن نوزدهم فمینیست‌ها عمدتاً دل‌مشغول تساوی حقوق زنان و مردان بودند. در حالی که تاکنون زنان غربی، بسیاری از حقوق‌شان را از راه قوانین فرصت و دستمزد برابر کسب کرده‌اند، فمینیست‌های معاصر مدعی‌اند که تأمین حقوق به ظاهر برابر کافی نیست، زیرا بسیاری از زنان به خاطر فرودستی‌شان توسط مردان نمی‌توانند از فرصت‌های برابر استفاده کنند. اکنون ویژگی عمده فمینیسم معاصر آگاه‌سازی زنان از وضعیت خویش است.

به دنبال طرح مسائل زنان در بسیاری از کشورهای جهان، در ایران نیز (به ویژه در سال‌های اخیر) طرح این مشکلات توسط برخی گروه‌های اجتماعی ویژگی یک مسئله اجتماعی (Social Problem) را بخود گرفته است. چرا که از سویی به دنبال چنین مدعیاتی تشکلهای مختلف زنان در قالب انجمن‌ها و گروه‌هایی چون انجمن زنان ایرانی، مرکز مطالعات و تحقیقات مسائل زنان و... پاگرفته‌اند و از سوی دیگر تولیدات علمی در زمینه مسائل زنان گسترش روزافزونی یافته است. برطبق آمارهای موجود فقط از سال ۶۹ تا سال ۷۵ قریب به ۱۱۵ عنوان کتاب پیرامون مسائل زنان منتشر گردیده است. نقش اجتماعی زنان در سطح سیاست‌های کلان نیز مد نظر قرار گرفته است و در طراحی برنامه‌های توسعه

فمینیست‌های سیاه مدعی آن‌ها که آموزش و پرورش با انکار تجارب زنان سیاه‌پوست به طفل «مردمدار» بلکه «اروپا مدار» نیز هست.

طرف‌داران نسبیّت‌گرایی فمینیستی استدلال می‌کنند که فقط زنان می‌توانند به دلیل تجارب مشترکشان درباره‌ی زنان و ستمی که به آنها می‌شود تحقیق کنند.

در گزارش‌های علمی و پژوهشی، زنان باید چنان به کار رود که روشن سازد آیا مردان مخاطب‌اند، یا زنان، یا هر دو

نمی‌توان جایگاه اجتماعی زنان را نادیده گرفت و یا مشتق از جایگاه طبقاتی و اجتماعی شوهران یا پدران فرض کرد.

جنسیتی
اصلاح شود.
به موجب دیدگاه
جلبایی خواهی، برای
ایجاد جامعه‌شناسی
برای زنان دانش
فمینیستی باید به ایجاد

نظریه‌ها و انجام پژوهش‌هایی درباره زنان بپردازد که برای زنان سودمند باشند. طبق دیدگاه بازسازی مفاهیم نظریه‌ها و مفاهیم جامعه‌شناسی باید بازسازی شوند زیرا اولاً نظریه‌های موجود بیش از آن جنس‌گرایند که صرفاً با وصله و پینه کردن اصلاح شوند، ثانیاً پژوهش‌هایی فمینیستی، فرض‌ها و تعمیم‌های حاصل از تحقیقات مردانه را واقعاً زیر سؤال می‌برند.

در فصل دوم، موضوع مهم زنان و لایه‌های اجتماعی و عمدتاً مسائل زنان بریتانیایی، بررسی می‌شود. شواهد تجربی حاکی از آن است که نمی‌توان جایگاه طبقاتی اجتماعی زنان را نادیده گرفت و یا مشتق از جایگاه طبقات اجتماعی شوهران یا پدران فرض کرد. چنین شیوه‌ای نه تنها نمی‌تواند رفتار اجتماعی و سیاسی زنان را توضیح دهد بلکه اغلب در مورد تحرک اجتماعی مردان و ساختار جامعه بریتانیایی با توجه درارتباط با هر دو جنس به نتیجه‌گیری نادرست می‌انجامد. فمینیست‌ها روش‌های متعددی را برای رفع این مشکلات پیشنهاد کرده‌اند. بعضی از آنان کوشیده‌اند تا نوعی برداشت از زنان را در طرح‌های طبقه‌بندی اجتماعی موجود وارد کنند. برخی دیگر سعی کرده‌اند شکل‌های جدیدی از طبقه‌بندی را که هم مردان و هم زنان را به حساب آورد، ابداع کنند. سرانجام، برخی نشان داده‌اند که طبقه‌بندی‌های مردان از آنجا که طبقه‌بندی اجتماعی زنان را به حساب نمی‌آورد اساساً

نابسنده‌اند. این گروه طبقه‌بندی‌هایی را ابداع کرده‌اند که فقط زنان اساس آنها هستند.

در ادامه این فصل مطالبی نیز درباره زنان سیاه‌پوست بریتانیا و زنان کشورهای جهان سوم مطرح می‌شود. تاکنون در توصیف‌های فمینیستی، ستم‌زدگی زنان سیاه‌پوست نادیده گرفته شده است. زنان سیاه‌پوست نه فقط به لحاظ جنسیت‌شان، بلکه به موجب فصل مشترک طبقه، نژاد و جنسیت تحت ستم‌اند. در جهان سوم، توسعه غالباً وضع زنان را بدتر کرده است؛ اول به دلیل ترویج عقاید غربی در مورد جنسیت از طریق برنامه‌های کمک‌رسانی و دوم به دلیل افزایش مسئولیت زنان در خانواده در اثر مهاجرت مردان. بدین ترتیب به دنبال توسعه جوامع زنان وضعیتی حاشیه‌ای‌تر پیدا کرده‌اند و به حوزه خصوصی خانه رانده شده‌اند.

فصل سوم به کار فمینیستی درباره دختران و زنان جوان بریتانیایی، از جمله وضع آموزش برای آنان می‌پردازد. دختران بریتانیایی تا همین اواخر به علت یکسان نبودن برنامه آموزشی‌شان وضع نامطلوبی داشتند، با یکسان شدن آموزش آنان و پسران هنوز هم این وضعیت نامطلوب به علت وجود برنامه آموزشی پنهان، شامل سازمان‌دهی مدرسه، انتظارات آموزگاران، محتوای کتاب‌های درسی و نظایر اینها، ادامه دارد. منتقدان فمینیست لیبرال در این باره از برابری فرصت‌ها طرفداری می‌کنند. در حالی که فمینیست‌های رادیکال معتقدند در نظام آموزشی کنونی تساوی به هیچ وجه نیاید وجود داشته باشد و زنان باید شکل‌های دانش و شیوه‌های یادگیری خاص خود را جست‌وجو کنند. فمینیست‌های مارکسیست و سوسیالیست بر این باورند که آموزش برای بقای جامعه سرمایه‌داری ضروری است زیرا امکان پرورش نیروی کار زن را که ارزان و مطیع است فراهم می‌آورد. در مقابل فمینیست‌های سیاه مدعی‌اند که آموزش پرورش با انکار تجارب زنان سیاه‌پوست نه فقط «مردمدار» بلکه «اروپامدار» نیز هست.

فصل چهارم به مسائل زنان در خانواده اختصاص دارد. از نظر جامع‌شناسان فمینیست، خانواده محل اصلی ستم بر زنان است، خواه نظام سرمایه‌داری از آن بهره‌مند شود، خواه مردان به عنوان یک طبقه، یا هر دو، آنان به عوامل گوناگون مربوط به جایگاه زنان در خانواده، یعنی مادری، تقسیم کار خانگی و وابستگی اقتصادی توجه می‌کنند. مادری به عنوان حرفه‌ای تمام وقت تفکر و آرمان‌ها درباره زنان را شکل داده است. هویت اصلی زنان همسری و مادری است. فمینیست‌ها خاطر نشان می‌کنند که لازم است بین قابلیت زیستی بچه‌زایی و نقش اجتماعی تمایز قائل شد. فرض بر این است که چون زنان بچه‌ها را بدنیا می‌آورند از آنان مراقبت نیز خواهند کرد. مادری در مورد تقسیم کار در خانه فمینیست‌ها اغلب خاطر نشان می‌کنند که زنان عموماً مسئول کارهای ضروری و تکراری هستند. که باید به طور منظم و ثابت انجام گیرد، حال آنکه مردان کارهای خلاقانه را انجام می‌دهند. غالباً اساس این تقسیم‌بندی کارهایی است که تصور می‌شود مردان و زنان به طور طبیعی قابلیت انجام آنها را دارند، وابستگی اقتصادی بعد دیگر قضیه است. زیرا معمولاً مردان به کارهای مزدی اشتغال دارند و زنان از کودکان مراقبت می‌کنند. این تقسیم کار زنان را به نام وابستگی مالی گرفتار می‌کند. اشتغال به مسئولیت‌های خانگی، به ندرت درآمد کافی نصیب زنان می‌سازد و استقلال مالی آنان را تضمین نمی‌کند. بیش‌تر زنان تصور نمی‌کنند که حق دارند بر نحوه هزینه کردن «دستمزد خانوادگی» نظارت کنند. مطابق نظر نویسندگان احتمال این که زنان در فقر زندگی کنند در خانوارهای دارای سرپرست مرد بیشتر از خانوارهای بدون سرپرست مرد است. عوامل مذکور که جایگاه زنان در خانواده را ترسیم می‌کنند جایگاه آنان را در خارج از خانواده - در بازار کار، نظام آموزشی و زندگی سیاسی و اجتماعی نیز تعیین می‌کنند.



آنها استدلال می‌کنند که فقط زنان می‌توانند به دلیل تجارب مشترکشان از ستم، درباره زنان تحقیق کنند. پژوهشگران در ارائه توصیف‌های خود، پژوهش را همان طوری که روی داده نقل نمی‌کنند بلکه توصیف بازسازی شده‌ای از چگونگی به عهده گرفتن تحقیق ارائه می‌دهند که با توصیف‌های مشابه در کتاب‌های درسی مطابقت دارد. این توصیف‌ها نه تنها ساختگی‌اند بلکه نمی‌توانند نشان دهند که پژوهشگر در روند پژوهش درگیر چه وضعیتی بوده است، از این رو آنان معتقدند که پژوهش فمینیستی باید واقعاً بازتابی (reflexive) باشد - یعنی توصیف‌های پژوهش باید روال‌های آن را در دسترس خواننده بگذارند، روال‌هایی که بر طبق آن دانش از پژوهش حاصل می‌شود. همچنین، توصیف‌های تحقیق باید تجربه «پژوهشگری» و تجارب فمینیستی را در هر موقعیت اجتماعی تصور کنند. بسندگی دانش فمینیستی از دیدگاه این پژوهشگران اولاً وابسته به این است که دانش فمینیستی چه قدر ما را قادر می‌سازد تا موقعیت‌مان را به عنوان زن بهتر بفهمیم، ثانیاً این دانش چه قدر امکانات در اختیارمان می‌گذارد تا به کمک آن‌ها خود را آزاد سازیم.

در این فصل همچنین نظریه‌های فمینیستی اصلاح‌طلب، لیبرال، مارکسیستی، سوسیالیستی و رادیکال ارائه می‌گردد و به دنبال آن بسندگی آنها ارزیابی می‌شود. مؤلفان بر این باورند که نظریه‌های فمینیستی لیبرال با وجود اتخاذ موضعی اثبات‌گرایانه و اعتقاد به پژوهشی بی‌طرفانه موجد نظریه‌ها و تحقیقاتی می‌شوند که بسنده‌تر به نظر می‌رسند، زیرا آنها با در نظر گرفتن زنان برای تولید دانشی بی‌طرف درباره جنسیت، بر پیشداوری‌های پژوهش‌های اثبات‌گرایانه مردانه چیره می‌شوند.

فمینیست‌های رادیکال با انتقاد از شکل‌های مردانه دانش به ضرورت بررسی دریافت‌های شخصی زنان توسط خودشان و برگزاری گردم‌های گروه‌های کوچک زنان و بهره‌گیری از تجارب یکدیگر تأکید می‌کنند، تا از این طریق دانش جمعی‌ای پدید آید که منبعث از منافع و ارزش‌های ویژه زنان است. در حقیقت هدف تولید دانش واقعی و پرداختن نظریه‌ای ناشی از منافع واقعی تمام زنان و حاکی از تجارب تمام زنان است.

از نظر فمینیست‌های مارکسیست و سوسیالیست با توجه به شناخت‌شناسی مارکسیستی، موقعیت ویژه زنان دیدگاه شناخت‌شناسانه ویژه‌ای را به آنان می‌دهد و از این رو آنان را قادر می‌سازد تا درباره جهان نظر کمتر تحریف شده‌ای نسبت به نظرات موجود مردان سرمایه‌دار یا کارگر بدهند. دیدگاه زنان می‌تواند در مقایسه با علم بورژوازی یا بدیل‌های چپ زیر سلطه مردان، عقاید کمتر جانبدارانه و جامع‌تری ارائه کند.

نقد و بررسی

همان گونه که در ابتدای مقاله ذکر شد کتاب حاضر که از جمله اولین کتب ترجمه شده به فارسی در زمینه دیدگاه‌های فمینیستی است، اطلاعات خوبی در اختیار علاقه‌مندان فارسی زبان به مسائل زنان در سطوح مختلف می‌گذارد. در اینجا قبل از نقد محتوایی کتاب، لازم است برخی از کاستی‌های ترجمه مطرح شود. معادل‌های فارسی که در برابر بعضی از واژه‌های تخصصی به کار رفته است، منطبق با اصطلاح‌شناسی مرسوم در جامعه‌شناسی نیست. از جمله:

معادل رایج	ترجمه مطابق متن	واژه تخصصی
دیدگاه	نگرش	Perspective
پیرویدگاه تعامل نمادین	هم نقشی نمادین	symbolic interactionist
پیش فرض‌های مردگرایی	فرض‌های مرد برترانگار	musculinist assumptions

اما مشکل عمده این کتاب در توجه خاص به مسائل زنان بریتانیایی و نادیده گرفتن مسائل زنان سایر جوامع و تعمیم مباحث کتاب به سایر جوامع است. در بخشی از کتاب چنین می‌خوانیم: «از آن جایی که ما معتقدیم یکی از اهداف اصلی جامعه‌شناسی و فمینیسم قادر ساختن ما به شناخت بهتر جامعه‌مان است، توجه خود را بر بریتانیایی معاصر متمرکز کرده‌ایم. با وجود این بیشتر مباحث در مورد سایر جوامع نیز به طور یکسان صادق‌اند.» (ص ۱۳)

مباحث کتاب در صورتی در مورد سایر جوامع صادق بود که نویسندگان بدون توجه به یک منطقه خاص مسائل سایر جوامع را نیز مطرح می‌کردند که با وجود سوگیری خاص دیدگاه‌های

بحث زنان و سیاست موضوع فصل پنجم کتاب را تشکیل می‌دهد. در این فصل نویسندگان مدعی می‌شوند که در گزارش‌های متداول درباره رفتارهای سیاسی، از زن کلیشه‌هایی با طرح انسانی سیاست زده، محافظه کار و تحت تأثیر شوهر ارائه می‌شود. بی‌اعتباری این کلیشه‌ها بدون جهت است که سیاست متداول مسائل مورد توجه مردان را منعکس می‌کند و عملاً زنان را نادیده می‌گیرد. از این رو، زنان در حیات سیاسی عمومی حضور چشم‌گیری ندارند. دولت رفاه بخش بریتانیا و سیاست‌های رفاهی، موقعیت سنتی زنان را در مقام همسر و مادر تحکیم کرده‌اند. بدین ترتیب زنان بیشتر درحوزه خانوادگی‌شان محبوس می‌شوند یا دست کم رقابت با مردان در بازار کار و سازمان‌های سیاسی برای آنان، به ویژه زنان متأهل، دشوار می‌شود.

آخرین فصل، فصل ششم درباره‌ی تولید دانش فمینیستی بحث می‌کند. نویسندگان در این فصل نظر فمینیست‌ها را درباره روش‌های تحقیق و نظریه‌ها ارائه می‌کنند. فمینیست‌ها با رد روش‌های «اثبات‌گرا» که کمی‌انده رویش‌های کیفی را ابزار بهتری برای انجام پژوهش فمینیستی می‌دانند چرا که متضمن رویکرد تساوی جویانه‌تری میان پژوهشگر و اشخاص مورد پژوهش است و به آنها امکان می‌دهد که نظر اشخاص را بررسی کنند و آنان را اشیایی پراکنده نپندارند.

در این فصل سه دیدگاه درباره روش‌شناسی، توضیح داده می‌شود: تجربه‌گرایی فمینیستی، نظرگاه فمینیستی و نسبییت‌گرایی فمینیستی. هدف منطقی تجربه‌گرایی فمینیستی گسترش تحقیقات غیرجنس‌گرا (non-sexist) است. رهنمودهایی که ایشلر (Eichler) برای چنین پژوهش‌هایی ارائه می‌دهد شامل این موارد است:

- اجتناب از جنس‌گرایی در عناوین: عناوین باید «جنس - آشکار» باشند. (برای مثال به «مطالعه درباره کارگران مرفه» باید عنوان جدید «مطالعه درباره کارگران مرفه مرد» دارد)
- جنس‌گرایی در زبان باید از بین برود: زبان باید چنان به کار رود که روشن سازد آیا مردان مخاطب‌اند، یا زنان یا هر دو.
- مفاهیم جنس‌گرا باید از بین بروند. (برای مثال، تعریف طبقه با توجه به شغل سرپرست خانوار)
- در طرح‌های تحقیقاتی باید بر جنس‌گرایی چیره شد تا مردان و زنان هر دو در پژوهش‌ها، هر جا که به آنان مربوط است، منظور شوند.
- جنس‌گرایی در روش‌ها باید از بین بروند.
- جنس‌گرایی در تفسیر اطلاعات باید از بین برود. منظور تفسیر اطلاعات تنها از دید مردان یا تنها از دید زنان است.

۷. جنس‌گرایی در سیاست ارزش‌یابی (evaluation) باید از بین برود، از سیاست‌هایی حمایت شود که نیازهای مردان و زنان، هر دو، برآورده می‌کند.

دیدگاه دیگری که درباره روش‌شناسی بحث می‌کند، نظرگاه فمینیستی (Feminist standpoint) است که به تولید اجتماعی دانشی درخور علاقه‌مند است که «بسنده» یا به اندازه کافی معتبر باشد. نظریه‌پردازان نظرگاه فمینیستی مدعی‌اند که تحقیق‌شان از نظر علمی برتری دارد، زیرا در مقایسه با تحقیق مردانه از نوعی تجربه سرچشمه می‌گیرد که کامل‌تر و کمتر تحریف شده است. این اعتقاد وجود دارد که کار، شعور انسان را می‌سازد و حدود آن را تعیین می‌کند. کاری که انجام می‌دهیم آن چه را که می‌توانیم بدانیم شکل می‌دهد و محدود می‌سازد. با وجود این، کار انسان برای مردان و زنان به طور متفاوت سازمان داده می‌شود و آنان به طور متفاوت آن را تجربه می‌کنند، زیرا گروه اخیر فرودست‌اند. پیروان نظرگاه فمینیستی معتقدند که توصیف‌های‌شان از حوزه اجتماعی از توصیف‌های مبتنی بر دیدگاه مردانه جانبداری و تحریف کمتری دارد. آنان بهتر می‌توانند که جهان را چنان که هست منعکس کنند و نیز توصیف‌های تحریف نشده‌ای ارائه دهند که دانش جامعه‌شناسی ارتقاء یابد.

فمینیست‌های نسبت‌گرا با رد دیدگاه اخیر معتقدند که علم فمینیستی نمی‌تواند وجود داشته باشد و تمام آنچه که فمینیست‌های دانشگاهی در این نحله ارائه می‌کنند، کوشش برای بنیاد نهادن حقیقت تازه‌ای است. از نظر آنان ادعاهای مربوط به دانش کلی شک برانگیزند، چرا که به جز تجارب شخصی بسیار، هیچ جهانی یا هیچ مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی در «بیرون از آن» وجود ندارد که مهبای شناخته شدن باشد.

فمینیست‌های رادیکال، با انتقاد از شکل‌های مردانه دانش به
ضرورت بررسی دریافت شخصی زنان توسط خودشان و
برگزاری گروه‌هایی کوچک زنان و بهره‌گیری از
تجارب یکدیگر تأکید می‌کنند، تا از این طریق
دانش جمعی‌ای پدید آید که منبعت از منافع و
ارزش‌های ویژه زنان است.

توجه خاص به مسائل زنان در زمینه نادیده گرفتن
مسائل زنان سایر جوامع و تقسیم سلطنت کتاب به جوامع دیگر،
نقصی برای کتاب محسوب می‌شود.

آنان
چنین امری
ممکن نشده
است، هر چند
تمایل بر بی‌طرفی
در ارائه مطالب
داشته‌اند.

در راستای مطالب ذکر

شده و هم چنانکه در صفحات قبل با مروری بر مطالب بخش‌های مختلف نیز دریافتیم
مباحث فصول مختلف کتاب که شامل زنان و لایه‌بندی اجتماعی، دختران و زنان جوان،
خانواده و خانوار و زنان و سیاست است عمدتاً بر پایه تجارب زنان غربی شکل گرفته‌اند.
به‌عنوان مثال در فصل دوم (زنان و لایه‌بندی اجتماعی) بعد از طرح نظام طبقاتی بریتانیا و
پژوهش‌های جامعه‌شناختی صورت گرفته در این زمینه از برخی مقیاس‌های درجه‌بندی
اجتماعی (social grading scale) که اختصاصاً برای مطالعه دانشگاه آکسفورد درباره
تحرك اجتماعی تهیه شده است، انتقاد می‌کنند، چرا که در اغلب این طیف‌ها جایگاه اجتماعی
خانواده با شغل سرپرست خانوار تعیین می‌شود که به این ترتیب جایگاه طبقاتی زنان براساس
تجارب شغلی مردانشان تعیین می‌شود. بدیهی است طرح نظام طبقاتی بریتانیا را که واجد
تمایزات ساختی است، نمی‌توان با طرح نظام طبقاتی اغلب جوامع جهان سوم یکسان دانست
و از آن منظر به انتقاد وضعیت زنان در این کشورها پرداخت. به همین منوال در فصل دوم نیز
به یکسان شدن برنامه آموزشی دختران با پسران بریتانیا اشاره می‌شود که برخی از مشکلات
آموزشی دختران را حل کرده است، اما در عمل هنوز دختران دچار وضع نامطلوبی هستند؛ زیرا
آنها به طرف رشته‌های خاص تحصیلی به خاطر برنامه آموزشی پنهان سوق داده می‌شوند.

پی‌نوشت:

- ۱- حسام، فرحناز، مقاله تحقیقات اجتماعی زنان - مجموعه مقالات وضعیت تحقیقات فرهنگی - اجتماعی در ایران - وزارت ارشاد، ۱۳۷۸.
- ۲- برای مطالعه بیشتر به کتاب «نقش روشنفکر» نوشته «دواد سعید» مراجعه نمایید.



در غرب مشکل بی‌سوادی کاملاً ریشه‌کن شده است و
امکانات آموزشی گسترده‌ای در اختیار تمام اقشار
جامعه از جمله زنان قرار دارد. اما بسیاری از زنان و
دختران جهان سوم قبل از هر چیز از مشکل
بی‌سوادی و کم‌سوادی که معلول عدم وجود
امکانات اولیه آموزشی است رنج می‌برند. عدم
توجه به مسائل زنان جهان سوم در کل کتاب
بسیار مشهود است هر چند اختصاص ده
صفحه از کتابی سیصد صفحه‌ای به طرح
تأثیر توسعه بر زنان جهان سوم نشان از
احساس این ضرورت از سوی نویسندگان
دارد اما بدیهی است این توجه، بسیار
حاشیه‌ای و ناکافی است.

لازم به ذکر است اغلب نظریه‌های
فمینیستی به علت نادیده گرفتن زنان جهان
سوم نابسندانه‌اند. هر چند نویسندگان
در راستای عدم بی‌طرفی خود در طرح و نقد این
نظریه‌ها و ارائه دیدگاه‌های خود به این مسئله که بسیار مشهود است،
توجه نکرده‌اند. علت عمده این نابسندگی تجارب، متمایز زنان جهان سوم
از ستم‌دیدگی است که بر پایه‌های جنسیت طبقه و ایدئولوژی‌های فروتوری
قومی و نژادی استوار است و با الگوهای ستم‌دیدگی زنان غربی یکسان نیست.
نظریه‌ها شیوه‌هایی را تعیین می‌کنند که از آن طریق جهان درک شود و با
طرح پرسش‌هایی، دامنه پاسخ‌های امکان‌پذیر را معلوم می‌سازند. از آنجا که تلاش
اغلب فمینیست‌ها ارائه بینشی درباره جهان از دیدگاه زنان برای دست‌یابی به دانشی بسنده‌تر
و فارغ از جانب‌داری است باید متذکر شویم دست‌یابی به چنین دانشی بدون در نظر گرفتن
تجارب و دانش زنان جهان سوم ناممکن است. چرا که اغلب نظریه‌های فمینیستی در بردارنده
پرسش‌هایی پیرامون مسائل زنان غربی است و پاسخ‌هایی را برای آن پرسش‌ها ارائه
می‌دهند. واقعیت تعلق داشتن به یک ملیت، گروه اجتماعی و... به افراد، موقعیت مشترک
را در فراگرد تاریخی و اجتماعی می‌بخشد و گستره تجربه آنها را در حیطه‌هایی خاص محدود
می‌سازد و آنان را به یک شیوه فکری و تجربه ویژه و گونه‌ای کنش تاریخی که خاص این
موقعیت است متمایل می‌سازد. هدف، تولید دانش واقعی و پرداختن نظریه‌ای منبعت از منافع
واقعی تمام زنان و حاکی از تجارب تمام زنان است. بهره‌گیری از تجارب یکدیگر، درک
موقعیت زنان را پیوسته‌گسترش می‌دهد و راه‌های تغییر آن را ممکن خواهد ساخت. بدین
ترتیب دانشی جمعی پدید می‌آید که منبعت از منافع و ارزش‌های ویژه زنان است.

چنانکه «دواد سعید» به درستی اظهار می‌دارد «فقط تصدیق، این امر کافی نیست که
مدعی شویم مردمی را محروم کرده‌اند، حقوق و هستی‌شان را نادیده گرفته‌اند و به آنها ستم
روا داشته‌اند، بلکه باید همزمان بین آن مصیبت‌ها و مصیبت‌های مشابه مردمی دیگر ارتباط
برقرار کرد. این امر بدان معنا نیست که از ویژگی‌های تاریخی و مقتضیات اجتماعی خاص
یک منطقه چشم‌پوشیم، بلکه بدین وسیله مانع از آن می‌شویم که درسی را که در مورد ستم
در جایی آموخته‌ایم در جای دیگر فراموش کنیم، آن هم فقط به این دلیل که نماینده رنج‌های
مردم خود هستیم. بدین ترتیب وظیفه هر اندیشمندی، که به مسائل زنان یا سایر اقشار
می‌اندیشد، این است که در عین حال مقیاس بزرگ‌تری را برای مشکلات مردم خود بچوبد
و بدان ویژگی جهانشمول ببخشد و به عبارت بهتر این تجربه را با تجارب دیگران مرتبط
سازد، چیزی که متأسفانه اغلب فمینیست‌ها به علت خاستگاه غربی خویش آن را در
نظریه‌پردازی‌های خود ملحوظ نداشته‌اند.